

The Social Structure of Rape

Hamidreza Daneshnari^{1*}, Mahdieh Maali², Elnaz Nesari Javan³

1. Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

2. Phd student in Jurisprudence and Criminal Law, Shahid Mottahari University, Tehran, Iran.

3. PhD student in Criminal Law and Criminology, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Abstract

Rape, as one of the most important examples of violence against women, has many unfortunate consequences for victims in this area. However, the etiological explanation of rape in the form of mainstream criminological theories and the presentation of preventive approaches in the light of these theories indicate the failure of theoretical and practical approaches to the mainstream in the realm of rape. Accordingly, in new approaches using sociological theories, an attempt is made to analyze the phenomenon of rape as a social action in the context of social relations. One of the most important theories in this field that has been neglected in feminist criminology studies so far is the theory of social structure and its role in committing the crime of rape. Social structure as a critical and constructivist theory, with emphasis on cultural and normative models, on the one hand, defines social relations as fundamental patterns of society and, on the other hand, reproduces the expected actions and behaviors in the structure of society. Based on the findings of this study, gender patterns in society and gender relations are derived from social structures in this area. Therefore, gender discrimination in different societies is derived from the power in the social structure, which is institutionalized in the mental stereotypes of individuals and has led to the domination of men over women. In addition, the configuration of the social structure of gender relations with emphasis on characteristics such as patriarchal social hegemony, a gendered view of women, and patriarchal social institutions promotes the crime of rape.

Keywords: Rape, Social Structure, Sexual Object, Hegemony, Narcissism



Article Type:

Original Research

Pages: 171-200

Received: 2021 February 09

Revised: 2021 February 28

Accepted: 2021 Juan 08



ساختار اجتماعی زنانی به عنف

حمیدرضا دانش ناری^{۱*}، مهدیه معالی^۲، الناز نثاری جوان^۳

۱. استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.
۲. دانشجوی دکتری، فقه و حقوق جزا، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران.
۳. دانشجوی دوره دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.



چکیده

زنای به عنف به عنوان یکی از مصادیق مهم خشونت علیه زنان پیامدهای ناگوار بسیاری را برای بزه‌دیدگان این حوزه به وجود می‌آورد. با وجود رویکرد کیفرگرایی قانون‌گذار ایران در قبال جرم تجاوز جنسی و پیش‌بینی مجازات اعدام، اما در عمل کارایی بیشگیری کیفی در این حوزه با خلأ مواجه است. با این حال، تبیین علت‌شناسانه تجاوز در قالب نظریه‌های جرم‌شناسی جریان غالب و ارائه رهیافت‌های پیشگیرانه در پرتو تئوری‌های یاد شده، حاکی از شکست رویکردهای نظری و کاربردی جریان غالب در قلمروی جرم تجاوز است. بر این اساس، در نگرش‌های جدید با استفاده از نظریه‌های جامعه‌شناسانه تلاش می‌شود تا پدیده تجاوز به مثابه یک کنش اجتماعی و در بستر مناسبات اجتماعی تحلیل شود. یکی از مهم‌ترین نظریه‌های این حوزه، نظریه ساختار اجتماعی و نقش آن در ارتکاب جرم تجاوز است. ساختار اجتماعی به مثابه یک نظریه انتقادی و برساخت‌گرایانه، با تأکید بر مدل‌های فرهنگی و هنجاری، از یک سو، مناسبات اجتماعی را به مثابه الگوهای بنیادی جامعه تعریف می‌کند و از سوی دیگر، کنش‌ها و رفتارهای مورد انتظار را در ساختار جامعه بازتولید می‌کند. بدین سان، پژوهش حاضر درصدد است تا با استفاده از روش کیفی تحلیل و واکاوی اسناد قضایی، نقش ساختار اجتماعی را در جرم تجاوز در سطح شهر مشهد بررسی کند. در نمونه‌های مورد مطالعه، کاربرد نظریه ساختار اجتماعی در تحلیل جرم تجاوز، این نتیجه را به دست می‌دهد که از یک سو، تبعیض جنسیتی برگرفته از قدرت موجود در ساختار اجتماعی است و از سوی دیگر، آزار جنسی در کلیشه‌های ذهنی برخی افراد نهادینه شده است. علاوه بر آن، پیکربندی ساختار اجتماعی روابط جنسیتی موجب رشد جرم تجاوز می‌شود.

نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۲۰۰-۱۷۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۱

تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۸



تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

واژگان کلیدی: تجاوز، ساختار اجتماعی، ابژه جنسی، هژمونی، خودشیء سازی

درآمد

عدم رعایت کرامت و حقوق انسانی زنان در بستر مناسبات جنسیتی موجب توجه جرم‌شناسی به مسئله حقوق زنان شده است. (دانش ناری و نثاری جوان، ۱۳۹۹، ص. ۵۰) نگرش‌های انتقادی جدید، ضمن تأکید بر مردانه بودن جرم‌شناسی جریان غالب، با هدف از بین بردن هژمونی مردانه، برابری حقوق مدنی و سیاسی، ایجاد فرصت‌های مساوی و حمایت از زنان شکل گرفته است. بر اساس یافته‌های مطالعات انتقادی، اعتقاد غلط به فرودست بودن پایگاه زنان در مناسبات اجتماعی بیش از آن‌که ناشی از تفاوت‌های زیستی میان دو جنس باشد، نشأت گرفته از ساختارهای اجتماعی نابرابر است. بدین‌سان، در جرم‌شناسی انتقادی، نامرئی بودن زنان، نابینایی جنسیتی^۱ نقد وضعیت زنان و برهم زدن حکومت مردانه از مهم‌ترین مسائل است. هم‌زمان این قلمروی مطالعاتی، ضمن حمایت از حقوق زنان، ساختار قیّم‌مآبانه نظام کیفری را با انتقاد مواجه می‌کند. لذا، در جرم‌شناسی انتقادی، نقد غیرایدئولوژیک و جنبشی مردمی وجود دارد که در آن بر عدم توانایی دولت‌ها و مراجع رسمی در حل مشکلات زنان تأکید می‌شود.

به باور متخصصان جرم‌شناسی انتقادی، بسیاری از تحلیل‌های جرم‌شناسی جریان غالب، روابط جنسی را به عنوان متغیری ساده در تحلیل‌های آماری در نظر می‌گیرند. (Thompson, ۲۰۱۶, p. ۱۷۸) این در حالی است که مناسبات جنسیتی و تحلیل روابط و ساختارهای پیچیده تعامل میان دو جنس از موضوعات مهمی است که در جرم‌شناسی انتقادی بر آن تأکید می‌شود. به همین دلیل، جرم‌شناسی انتقادی، از یک سو، «نگاه خود را به مردان معطوف ساخته که قدرت را در سطح جامعه در اختیار دارند و آن را به عنوان سلاح خود علیه زنان به کار می‌گیرند و از سوی دیگر، این پرسش را مطرح می‌کند که این وضعیت، چگونه زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد». (دکسردی، ۱۳۹۵، ص. ۵۹) بر این اساس، جرم‌شناسی انتقادی، دوگانه‌سازی جنسی را محصول تفکرات مردانه و

ابزاری برای تداوم هژمونی جنس مذکر می‌داند؛ بدین معنا که جامعه با برساخت جنسیت و تحمیل آن به افراد، بر فرایند جامعه‌پذیری آن‌ها تأثیر می‌گذارد و روابط میان اشخاص را شکل می‌دهد. این امر موجب تضعیف زنان در جوامع سنتی می‌شود و در نتیجه، آن‌ها را آماج آسیب‌های مختلفی از جمله جرم قرار می‌دهد. با این حال، جرم‌شناسان منتقد، با تمرکز بر حقوق زنان و رد اندیشه جنسی‌کردن روابط اجتماعی، برای زنانگی ارزش قائل هستند و با تمرکز بر نظم اجتماعی مردم‌محور، روابط میان دو جنس را تحلیل می‌کنند. بر این اساس باید گفت که جرم‌شناسی انتقادی با بررسی مشکلات زنان در یک بافتار فراگیر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، به دنبال آن است تا با قرار دادن جنسیت در مرکزگفتمان جرم‌شناسی، جهان‌بینی زنانه را در این حوزه مورد توجه قرار دهد.

با توجه به دغدغه‌ها و رسالت‌های جرم‌شناسی انتقادی باید گفت که شالوده دیدگاه‌های این قلمروی مطالعاتی، تأکید بر محرومیت ساختاری زنان در جوامع مختلف است. در این بستر، پدیده‌های نابرابر جنسیتی و سلب اختیار از زنان، پدیده فرودست بودن جنس مؤنث را به عنوان یک ساختار اجتماعی به وجود می‌آورد. لذا، در ساختار جوامع مردم‌محور، جنسیت، عنصر اساسی نابرابری در تعاملات اجتماعی است. به همین دلیل، پایگاه اجتماعی زنان به نسبت مردان در سطح پایین‌تری قرار دارد. با وجود این، تنزل جایگاه زنان در جامعه بیش از آن‌که محصول جنس باشد، ریشه در جنسیت دارد؛ بدین معنا که ساختارها و روندهای اجتماعی، نابرابری در روابط میان دو جنس را به وجود می‌آورند. از این رو، ارتکاب برخی جرایم علیه زنان ناشی از ساختارهای اجتماعی نابرابر است. به طور مشخص، جرم تجاوز که لایه‌های عمیق خشونت و تعرض به زنان را نشان می‌دهد و به معنای برقراری رابطه جنسی - از هر طریق و در هر درجه‌ای - بدون رضایت طرف مقابل است، بیش از آن‌که مبتنی بر نظریه‌های جرم‌شناسی تجربی باشد، نتیجه ساختارهای جنسیت‌محور است؛ زیرا جنسیت همچون یک نهاد اجتماعی، روندی از تولید پایگاه‌های اجتماعی متمایز برای تقسیم حقوق و مسئولیت‌ها است. به

همین دلیل، تجاوز را نمی‌توان جدا از تحلیل موقعیت زنان و عقایدی که درباره تمایلات جنسی در چارچوب یک فرهنگ معین عمل می‌کند، درک کرد. (Curthoys, 2017, p. 76)

بدین سان، با توجه به الگوهای اجتماعی در طبقه‌بندی میان زن و مرد و مناسبات جنسیتی مهم در این حوزه، نظریه «ساختار اجتماعی» یک متغیر مهم در تحلیل جرم تجاوز محسوب می‌شود. ساختار اجتماعی با مطالعه الگوهای فرهنگی و هنجاری، مناسبات اجتماعی را به مثابه الگوهای دوسویه ارزیابی می‌کند. لذا، منظور از ساختار نوعی نظم اجتماعی است که در آن افراد از یک سو، کنش‌گران فعال محسوب می‌شوند و از سوی دیگر، خود در شکل‌دهی آن هیچ‌گونه نقشی ندارند. بنابراین، در رویکرد ساختارگرایی، ساختارهای زیربنایی، تعیین‌کننده کنش‌ها هستند و به صورت متقابل کنش‌ها نیز ساختارها را بازتولید و حفظ می‌کنند. در چنین حالتی انسان‌ها در ساختار اجتماعی تبدیل به افراد بی‌اراده می‌شوند که کنش‌های آن‌ها نه تنها محصول انتخاب و تصمیم‌گیری نیست، بلکه از ساختار شالوده افکار یا منطق فکری سرچشمه می‌گیرد. بر این اساس، ساختار اجتماعی با در نظر گرفتن لایه‌های اجتماعی و موقعیت ارزش‌ها نسبت به یکدیگر، چشم‌انداز جدیدی را برای تحلیل جرم تجاوز فراهم می‌کند. لذا، با توجه به اهمیت جرم تجاوز و وجود نظریه‌های مختلف در باب شناخت علّت‌های ارتکاب جرم که از آن جمله می‌توان به نظریه‌های فیزیولوژیکی، روان‌شناختی و ساختاری اشاره کرد، پژوهش حاضر با توجه به نقش ساختار اجتماعی در علّت‌شناسی جرم تجاوز بر آن است تا رابطه میان این دو متغیر را واکاوی کند. جهت تقویت جنبه‌های نظری این پژوهش، با استفاده از روش کیفی تحلیل اسناد و مدارک، چهار رأی صادره در مورد احراز عنف و اثبات جرم تجاوز توسط شعب دادگاه کیفری ۱ خراسان رضوی به صورت دقیق تحلیل شد تا رابطه میان ساختار اجتماعی و تجاوز به نحو دقیق‌تر و واقعی‌تر در سطح شهر مشهد تحلیل شود. بدیهی است، تحلیل پرونده‌های موجود بدان معنا نیست که در

تمامی تجاوزهای رخ داده در این شهر، ساختار اجتماعی علت تامه این جرم است؛ زیرا در ارتکاب جرم تجاوز علت‌های بسیاری دخیل هستند. با این حال، جهت تبیین بهتر موضوع و ارائه شاهد مثال‌هایی در این حوزه، تحلیل پرونده‌ها در دستور کار قرار می‌گیرد. لذا، در این پژوهش پس از ارائه تعریف جرم زنا‌ی به عنف و ساختار اجتماعی به عنوان دو متغیر اصلی این پژوهش، مهم‌ترین مؤلفه‌های اثرگذار ساختار اجتماعی بر جرم تجاوز تحلیل می‌شوند. در نهایت، برآمد حاصل از این پژوهش ارائه می‌شود.

۱- زنا‌ی به عنف

زنا‌ی به عنف علیه زنان، از یک سو، آسیب‌های فراوان فیزیکی، روحی و روانی را بر آن‌ها بار می‌کند و از سوی دیگر، موجب جریحه‌دار شدن افکار عمومی و از بین رفتن امنیت و آرامش جامعه می‌شود. با توجه به اهمیت این جرم، قانون‌گذار ایران به پیروی از احکام فقهی، این رفتار را جرم‌انگاری کرده و با پیش‌بینی مجازات شدید اعدام در صدد پیشگیری کیفری بوده است. قانون‌گذار در ماده ۲۲۴ قانون مجازات اسلامی، بدون تعریف دقیق از مفهوم تجاوز، زانی به عنف را مستحق مجازات اعدام دانسته است. برای اساس، مشخص می‌شود که مفهوم تجاوز در نظام کیفری ایران برگرفته از تعریف زنا است. به همین دلیل، برای تبیین مفهوم تجاوز باید جرم زنا را مورد توجه قرار داد. بر اساس ماده ۲۲۱ قانون مجازات اسلامی، زنا عبارت است از جماع مرد و زنی که علقه زوجیت بین آن‌ها نبوده و از موارد وطی به شبهه نیز نباشد. با این حال، در تبصره ماده فوق آمده است که جماع با دخول اندام تناسلی مرد به اندازه ختنه‌گاه در قُبُل یا دُبُر زن محقق می‌شود. بدین سان، مشخص می‌شود که جرم تجاوز در نظام کیفری ایران تابعی از دخول در قُبُل یا دُبُر زن است.

با وجود تعریف ارائه شده در نظام کیفری ایران، زنا‌ی به عنف، در بسیاری از متون قانونی به عنوان آمیزش جنسی و یا دیگر انواع روابط جنسی است که بدون رضایت بزه دیده

از سوی شخص متجاوز بر او تحمیل می‌شود. این تعریف با یک چشم‌انداز جدید، تجاوز را نوعی آمیزش جنسی قلمداد می‌کند و آن را منحصر در دخول آلت تناسلی نمی‌داند. با توجه به آن‌که، ارائه یک تعریف موسع از تجاوز، «ناشی از رویکرد و دیدگاهی است که از یک سو، به پدیده تعارض جنسیتی و حمایت از اندام‌های زنانه تأکید می‌کند و از سوی دیگر، با هژمونی مردانه در این قلمرو مبارزه می‌کند» (نوروزی و دیگران، ۱۳۹۸، ص. ۱۹۴) لذا، بر اساس برخی نظرات، اقسام دیگر تجاوز هم چون تجاوز از راه دهان و دیگر منافذ نیز ذیل عنوان کلی تجاوز قرار می‌گیرد. (فرجیها و آذری، ۱۳۹۰، ص. ۲۹۰) این در حالی است که در نظام کیفری ایران، اتخاذ رویکرد عاریه‌ای موجب شده است که تحقق جرم تجاوز مشروط به وقوع زنا باشد و به همین دلیل، روابط جنسی مادون زنا و مبتنی بر عنف، ذیل عنوان اعمال منافی عفت قرار می‌گیرند. علاوه بر آن، مفهوم تجاوز در نظام کیفری ایران، «ناظر به نزدیکی جنسی در شرایط اجبار یا اکراه با غیر همسر است. لذا، نزدیکی با همسر ولو توأم با اجبار مشمول جرم تجاوز نمی‌شود». (نجفی، ۱۴۰۴، ص. ۵۳) بنابراین، این تعریف، هم سو با دیدگاهی سنتی است که بر اساس آن «زن با ازدواج رضایت غیرقابل بازگشت را در برقراری رابطه جنسی به شوهر اعطا می‌کند». (Naffine, ۱۹۹۴, p. ۱۹) بر این اساس، اگر زن در زمان برقراری رابطه جنسی با همسر از آمادگی جسمی و روانی کافی برخوردار نباشد، رفتار ارتكابی مشمول جرم تجاوز نمی‌شود. چالش دیگری که کماکان در ماده ۲۲۴ قانون مجازات وجود دارد، آن است که تعبیر قانون‌گذار کیفری در این ماده مبنی بر اتصاف زنا به «عنف» فاقد توجیه فقهی است؛ زیرا «هیچ‌یک از فقهای متقدم و متأخر، زنا را مقید به وجود عنف ندانسته‌اند». (اکرمی، ۱۳۹۵، ص. ۴۹) به عبارت دقیق‌تر، منوط کردن جرم تجاوز به استفاده از زور توسط مردان موجب می‌شود تا در عمل حقوق زنان تضییع شود؛ زیرا ممکن است مردان به دلیل تفاوت‌های بیولوژیکی بدون بکارگیری عنف زنان را مجبور به رابطه جنسی با خود کنند. لذا، به نظر می‌رسد توجه به عامل «رضایت» در تحقق این جرم، منطقی‌تر و عادلانه‌تر از شاخص «عنف» باشد. در این

شرایط، به کارگیری عنف شرط تحقق جرم تجاوز نیست، بلکه صرف عدم وجود رضایت زن در برقراری رابطه جنسی موجب تحقق عنوان مجرمانه می‌شود. با این حال، گرچه تجاوز اغلب به عنوان آمیزش جنسی مبتنی بر اجبار تعریف می‌شود، اما به نظر می‌رسد تا زمانی که ساختارهای اجتماعی معیار دقیق میزان اجبار و مفهوم رضایت را در این حوزه به صورت شفاف تعریف نکنند، این جرم کم و بیش وجود خواهد داشت؛ زیرا زنانی به عنف، دارای یک مؤلفه اجتماعی است که طبق آن جایگاه زن و اندام جنسی وی به عنوان ارزشی نسبی، از خصوصی‌ترین بخش زندگی زن شروع و به عمومی‌ترین حوزه‌های جامعه کشیده می‌شود.

۲- ساختار اجتماعی

نظریه «ساختار اجتماعی» نخستین بار توسط هربرت اسپنسر^۱ در سال ۱۸۹۶ مطرح شد. (Spencer, ۱۸۹۶, p. ۵۶) در آن دوره، «ساختار» در زیست‌شناسی به آنچه که اکنون «ارگان» نامیده می‌شود، اطلاق می‌شد. به باور اسپنسر، از یک سو، ساختار به مثابه مجموعه‌ای از بافت‌های مجاور دارای عملکرد مشخص برای ارگانیسم است و از سوی دیگر، جامعه دارای ساختارهایی است که عملکردهای اجتماعی را تنظیم می‌کند. بنابراین، ریشه نظریه ساختار اجتماعی از تمثیل «ارگانیسم اعمال شده در جامعه نشأت گرفته» (al et John, ۲۰۱۵, p. ۷۱۳) و مبین «جبرهای اجتماعی است که به صورت بیرونی و غیرارادی ظهور می‌یابند». (Porpora, ۲۰۰۲) در حقیقت، ساختار اجتماعی به الگوهایی در روابط اجتماعی گفته می‌شود که دارای نوعی دوام و قوام هستند. براساس این تعریف، «ساختار از یک سو، تنظیم‌کننده روابط سازمان‌های اجتماعی است و از سوی دیگر، روابط عینی میان افراد را در جامعه نظم می‌بخشد». (Porpora, ۱۹۸۹, p. ۵۴) با توجه به آن‌که در ساختار اجتماعی، «وضعیت و نقش‌ها مفاهیم مهمی هستند که انتظارات

1. Herbert Spencer

تعریف شده از نظر فرهنگی را با رفتار و الگوهای سازنده، پیوند می‌دهند» (Merton, ۱۹۵۷, p. ۱۲۱) باید گفت که ساختار اجتماعی با برساخت الگوهای هنجاری جامعه در ارتباط است؛ بدین معنا که ساختارهای موجود در بطن روابط اجتماعی و در قالب نظام ارزش‌گذاری، ارزش‌ها و هنجارهای موجود در یک جامعه را شکل می‌دهند. ارزش‌ها اصول، اهداف و استانداردهای اجتماعی موجود در یک جامعه هستند که مبنایی برای قضاوت در مورد آن‌چه درست و آن‌چه غلط است، محسوب می‌شوند. هنجارها نیز قواعد نانوشته‌ای هستند که به اعضای جامعه اجازه می‌دهد آن‌چه از آن‌ها انتظار می‌رود را بدانند. لذا، الگوی ساختار اجتماعی متشکل از مدل‌های فرهنگی یا هنجاری است که از یک سو، رفتارهای مورد انتظارکنش‌گران از یکدیگر را مشخص و از سوی دیگر، ارزش‌های پایدار میان آن‌ها را سازماندهی می‌کند. بر این اساس، ساختار اجتماعی به مثابه الگوهای ارتباط دوسویه، وابستگی متقابل میان کنش‌گران، کنش‌ها و موقعیت‌های آن‌ها را مشخص می‌کند. بدین ترتیب، ساختار اجتماعی، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی موجود را در قالب آداب و رسوم به افراد جامعه منتقل می‌کند و از آن‌ها انتظار دارد که بر اساس آن‌ها عمل کنند. در این بستر، باورها، ایده‌ها، ارزش‌ها و توقعات افراد از یکدیگر در ساختار مناسبات اجتماعی منتقل و رفتار میان افراد تنظیم می‌شود. لذا، می‌توان گفت که جامعه‌پذیری نقش‌های اجتماعی محصول ساختارهای اجتماعی موجود است؛ زیرا جامعه‌پذیری نوعی فرایند کنش متقابل اجتماعی است که در خلال آن، فرد هنجارها، ارزش‌ها و دیگر عناصر اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه را در خود درونی می‌کند. لذا، اگر اعضای یک جامعه ارزش‌ها را رعایت و خود را با هنجارهای فرهنگی منطبق می‌کنند، به دلیل ساختارهای اجتماعی است که شالوده و زیربنای این هنجارها و ارزش‌ها را تشکیل می‌دهند.

با وجود قرائت‌های ابتدایی از مفهوم ساختار اجتماعی، جورج زیمل^۱ در تحلیل

1. Georg Simmel

خود از ساختار اجتماعی، از پیش فرض کارکردگرایان ساختاری مبنی بر تقسیم جامعه به بخش‌های فرعی درکل یک سیستم کارکردی اجتناب کرد. در واقع، زیمل در مهم‌ترین نظریه خود، نگرش ارگانیک به جامعه به مثابه «یک وحدت مطلق» را به چالش کشید. به باور او، «به جای فرایند تمایز مدنظر دورکهایم که منجر به پدید آمدن افراد ساده‌تر و واحدتر می‌شود، تمایز واقعی برای افراد دارای چند نقش اجتماعی امری بنیادی است». (Sim-mel, ۱۸۹۰, p. ۱۳) تمرکز بر این ایده جدید توسط زیمل، از یک سو، قرائت‌های ساده‌انگارانه در حوزه ساختار اجتماعی را از بین برد و از سوی دیگر، روابط پیچیده اجتماعی را ثابت کرد. ایده ابتدایی زیمل، توسط لئوپولد فون ویسه^۱ مورد توجه قرار گرفت و در دو «نظریه روابط^۲» و «نظریه پیکربندی اجتماعی^۳» بازتاب یافت. (Wiese Von, ۱۹۳۲, p. ۱۴۲) پیکربندی یا ساختارهای اجتماعی مدنظر فون ویسه، «مجموعه‌ای از روابط اجتماعی پیچیده و متشکل از توده‌ها، گروه‌ها و نهادهای سازمانی است که اغلب خود از ساختارهای دیگر نشأت گرفته‌اند». (Sorokin, ۱۹۶۲, p. ۵۲) بدین ترتیب، جذابیت نظریه فون ویسه از آن جهت است که ساختار اجتماعی را با روابط اجتماعی در هم آمیخته و از طریق یک رویکرد پایین به بالایی^۴ «این اجازه را می‌دهد تا برای درک ساختارها از پیکربندی‌های ساده شروع کرد و سپس، به پیکرها و ساختارهای اصلی رسید». (Tilly, ۱۹۹۹, p. ۵۹; John Levi, ۲۰۰۹, p. ۱۴; al et Levi John, ۲۰۱۰, p. ۲۳) بدین سان، ساختار اجتماعی به عنوان مجموعه روابط و پیوندهای میان افراد، گروه‌ها و طبقات مختلف یک جامعه، نهادها و رفتارهای اجتماعی یا فرهنگی شامل پایگاه، موقعیت در جامعه، نقش، گروه و ... را شکل می‌دهد؛ زیرا ساختار اجتماعی با عناصر سازنده آن تحت مجموعه مشترکی از ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی قرار می‌گیرند و مهم‌ترین ارزش‌ها، هنجارها، باورها و اعتقادات را در

-
1. Leopold Von Wiese
 2. Theory Of Relations
 3. Theory Of Social Configurations
 4. Down - Top

زمینه‌های مختلف اجتماعی شکل می‌دهند.

۳- مؤلفه‌های اثرگذار ساختار اجتماعی بر تجاوز

در طول تاریخ، جنسیت و روابط جنسیتی از مهم‌ترین مسائل مطرح شده در بطن ساختار اجتماعی بوده است. مشاهدات تاریخی نشان می‌دهد که در طول زمان، زنان در روابط دو جنس، گاه مورد بی‌توجهی قرار گرفته و به همین دلیل، بزه‌دیده جرایم مختلف هم‌چون تجاوز شده‌اند. با توجه به آن‌که، ساختار اجتماعی روابط جنسیتی، هم‌چون دیگر پدیده‌های عینی قابل بررسی نیست، باید آن را در بستر مناسبات اجتماعی تحلیل کرد. به همین دلیل، در ساختار اجتماعی تأکید بر سازوکارهایی است که در آن روابط اجتماعی به نابرابری‌ها و سلطه جنسی کمک می‌کنند. از این منظر، ساختارهای اجتماعی ضمن محکوم کردن عدالت جنسیتی، درصد هستند تا یک جنس را بر جنس دیگر برتری دهند. لذا، ساختار اجتماعی نابرابر در روابط میان دو جنس، نتیجه رفتارهای آزادی افراد و بخشی از ساختار ذهنی آن‌ها است. به همین دلیل، پیکربندی اجتماعی تعارض جنسیتی به پیشینه اعمال رویکردهای مردانه در جوامع مختلف برمی‌گردد. لذا، پیکربندی ساختار اجتماعی روابط جنسیتی دربرگیرنده طیف وسیعی از تعارضات است. با این حال، مهم‌ترین عوامل اثرگذار ساختار اجتماعی بر جرم تجاوز هژمونی اجتماعی مردسالار، نگاه جنسیت‌زده به زن و نهادهای اجتماعی مردسالار را شامل می‌شود. این عوامل، با توجه به پیکربندی ساختار روابط جنسیتی، مؤلفه‌های اصلی ساختار در این حوزه محسوب می‌شود که در بروز جرم تجاوز دارای اثر هستند.

۳-۱- هژمونی اجتماعی مردسالار

به باور نظریه‌پردازان رویکردهای جنسیت‌محور، با توجه به آن‌که عملکرد اجتماع در بسیاری از موارد، خشونت مردان را ارتقا می‌دهد، استاندارد آسانی جهت تبیین تمامی

رفتارهای مردانه از جمله جرم وجود ندارد. بر اساس مطالعات رویکردهای مرد محور «مردها تشویق می‌شوند تا با آرمان‌های سلطه‌جویانه در روابط و مناسبات جنسیتی زندگی کنند و در صورت عدم انجام این امور با ضمانت اجرا مواجه می‌شوند». (دانش‌ناری و نثاری جوان، ۱۳۹۹، ص. ۵۱) به همین دلیل، بسیاری از مردان خشونت را نقض هنجار فرهنگی نمی‌دانند، بلکه آن را «در قالب هژمونی به لحاظ فرهنگی اثبات شده همچون تجاوز، تسلط و دگرجنس‌گرایی می‌انگارند». (دکسردی، ۱۳۹۵، ص. ۵۲) به همین دلیل، هژمونی اجتماعی مردسالار را می‌توان ذیل دو عنوان کلی هژمونی مردانه و مردسالاری بررسی کرد.

۳-۱-۱- هژمونی مردانه

روابط جنسیتی محصول کنش‌های متقابل و فعالیت‌های روزمره است. (ریتزر، ۱۳۹۵، ص. ۱۹۷) کنش‌ها و رفتار مردم عادی در زندگی شخصی، به صورت مستقیم متأثر از آرایش‌های اجتماعی است. این آرایش‌ها در طول مدت عمر و در نسل‌های متمادی به‌طور پیوسته بازتولید می‌شوند، اما ممکن است دستخوش تغییر نیز قرار گیرند. در جوامع مردسالار، روابط جنسیتی، دارای مصادیق متفاوت و متنوعی از اعمال مردانگی و زنانگی است، اما آنچه در مناسبات جنسیتی در اولویت قرار گرفته، مسئله سلطه مردان بر زنان است. (فریدمن، ۱۳۹۴، ص. ۲۳) گرانیگاه این مشکل، مردانگی هژمونیک^۱ یا هژمونی مردانه است که بر اساس آن، یک جنس بر جنس دیگر برتری پیدا می‌کند. (Lenton, 2018, p. 54) واژه هژمونیک که برگرفته از هژمونی یا تفوق یا سیادت است، مجموعه‌ای از ایده‌ها را در برمی‌گیرد که به وسیله آن گروه‌های شکل‌دهنده ساختار اجتماعی تلاش می‌کنند تا گروه‌های فرودست را از طریق فعل و انفعالات فرهنگی مطیع خود سازند. (بیسلی، ۱۳۹۷، ص. ۱۸) بدین ترتیب، مردانگی هژمونیک یا همان هژمونی مردانه شکل آرمانی شده از

1. Hegemonic Masculinity

مرد بودن در فرهنگ یک جامعه است که بیش از آنکه در افراد واقعی در جامعه نمود پیدا کند، وجودی نمادین دارد. (Sullivan & Swan, ۲۰۰۹, p. ۴۹۴) با این حال، هژمونی مردانه را باید در قالب مفهوم ساختارزبانی به عنوان ایده اصلی ساختارگرایان تحلیل کرد. به باور ساختارگرایان همان طور که زبان پدیده‌ای حاوی یک نظام ذاتی مستقل و حتی ناآگاه از افراد انسانی است، پدیده‌های اجتماعی هم چون روابط میان دو جنس نیز دارای چنین ویژگی‌هایی هستند. بر این اساس، هژمونی مردانه نوعی سلطه‌گفتمانی است که در آن مردان در بطن روابط نابرابر از موقعیت برتر برخوردار می‌شوند.

با این حال، بارزترین اثر هژمونی مردانه در قلمروی جرم تجاوز موجب می‌شود تا مردان زنان را به عنوان ابزار تمتع جنسی خود در نظر گیرند. به عنوان مثال، در پرونده شماره ۱، سه نوجوان ۱۶ تا ۱۹ ساله، متهم به برقراری رابطه جنسی مبتنی بر عنف با دختری بودند که وی را از حاشیه شهر مشهد، سوار اتومبیل خود کرده و با ضرب چاقو وی را تهدید به رابطه جنسی کرده‌اند. بر اساس اظهارات متهمان در این پرونده، آن‌ها از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ۱ بامداد به دختر تجاوز کرده‌اند. بر اساس اقرار متهمان، در مجموع در این ساعات، ۹ بار دختر مورد تعرض جنسی قرار گرفت. گرچه در این پرونده، متغیرهای مهم دیگری نیز ممکن است در باب علت‌شناسی به کار آیند، اما بدون شک، هژمونی مردانه در قالب شکل‌گیری یک ساختار سلسله‌مراتب‌دار اجتماعی دارای اهمیت است؛ زیرا مرتکبان بر اساس ساختارهای جنسی برتر این حق را برای خود قائل هستند که ساعت‌ها و بدون توقف با بزه‌دیده رابطه برقرار کنند. لذا، با توجه به آن‌که مرتکبان تجاوز در این پرونده، بارها اقدام به برقراری رابطه جنسی با بزه‌دیده کرده‌اند، باید گفت که هژمونی مردانه یک متغیر مهم در این حوزه محسوب می‌شود؛ زیرا اگر برقراری رابطه جنسی ناشی از شرایط فیزیولوژیکی یا روان‌شناختی مرتکبان باشد، با برقراری اولین رابطه جنسی باید پایان پذیرد، اما از آن جا که مردان جهت تحقق مفهوم مردانگی تلاش می‌کنند، اقدام به برقراری روابط متعدد با بزه‌دیده می‌کنند. گرچه، تجاوز مصداقی از

بی اخلاقی‌ها و طغیان‌های علیه زنان در جامعه است که از طریق رفتارهای جنسی و برای ابراز قدرت و خشم صورت می‌گیرد، اما در این پرونده، رابطه جنسی به ندرت موضوع اصلی است؛ زیرا مسائل جنسی در خدمت نیازهای غیرجنسی درآمده‌اند. به عبارت دقیق‌تر، در این پرونده، پسران نوجوان از طریق تجاوز درصدد نشان دادن قدرت طلبی و اعمال رویکردهای مردانه خود برآمده‌اند. نکته مهم دیگری که در این پرونده باید بدان اشاره کرد آن است که متهمان این پرونده نوجوان محسوب می‌شوند، هنوز به صورت جدی وارد اجتماع نشده و از قدرت و موقعیت اجتماعی مناسب برخوردار نیستند. با این حال، تجاوز این سه نوجوان به یک دختر حاکی از آن است که قدرت مردانه را در نهاد خود احساس می‌کنند. این امر که ناشی از زندگی در یک فرهنگ مردسالار است، از یک سو، شکل طبیعی ارضای جنسی را به چالش می‌کشد و از سوی دیگر، هژمونی مردانه را در نهاد غریزه و لایه‌های روانی آن‌ها نشان می‌دهد.

در پرونده شماره ۲، دو متهم اصلی پرونده، در قالب راننده تاکسی و مسافر، خانم‌هایی را به عنوان مسافر سوار اتومبیل خود می‌کردند. این دو متهم با نصب تابلوی آژانس در بالای اتومبیل خود وانمود می‌کردند که تاکسی رسمی هستند. به همین دلیل، خانم‌ها با اطمینان سوار اتومبیل آن‌ها می‌شدند. با این حال، پس از سوار کردن مسافر خانم، متهم ردیف دوم که در صندلی عقب می‌نشسته، با ضرب چاقو و شوکر، چشم و دهان مسافر خانم را می‌بسته و برای تجاوز، وی را به مکانی خارج از شهر منتقل می‌کردند. با این حال، نکته مهم آن است که این دو فرد در پرونده اول، خانم را به بیابانی در خارج از شهر مشهد بردند، اما در تجاوز دوم از دوست خود خواهش کردند تا باغی را در اختیار آن‌ها قرار دهد. پس از ورود متهمان ردیف اول و دوم به باغ، علاوه بر صاحب باغ، دو دوست دیگر وی نیز در آن جا منتظر بودند تا به هدف خود دست یابند. بنابراین، بر ساخت اجتماعی تجاوز در این پرونده، با تأکید بر هژمونی مردانه، در واقع سازمانی اجتماعی تلقی می‌شود که رفتار، کردار و اندیشه انسان‌ها را در روابط میان دو جنس شکل

می دهد. همین مسئله به خوبی نشان دهنده هژمونی مردانه در ساختار اجتماعی تجاوز است؛ زیرا خانم بدون رضایت به باغی برده می شود و علاوه بر نفرات اصلی، سه مرد دیگر نیز برای تجاوز به جمع اضافه می شوند. در حالی که متهم ردیف اول و دوم در ابتدا کار خود را انجام می دهند، پس از آن، صاحب باغ و دوستان وی نیز مرتکب تجاوز می شوند. در این بستر، برقراری رابطه جنسی در قالب تجاوز گروهی به یک خانم برگرفته از رویکردهایی است که در آن، جنس مؤنث به عنوان جنس دوم و به مثابه ابزار تمتع جنسی در نظر گرفته می شود. بدین سان، متهمان برابند نیرو و قدرت مردانه خود را به عنوان ابزاری برای نیل به اهداف غیر اخلاقی خود قرار داده اند. بر این اساس، زمانی که قدرت بر روابط اجتماعی پرتو افکند، اخلاق رنگ می بازد و حقوق گروه های ضعیف پایمال می شود.

۳-۱-۲- مردسالاری

مردسالاری پدیده ای کهن سال است که خود معلول ساختار اجتماعی و الگوی خانوادگی خاصی است. مردسالاری در بادی امر از تفاوت های بیولوژیکی و تفاوت در توان جسمانی بین زن و مرد نشأت گرفته است. یافته های تاریخی در این حوزه نشان می دهد که جنس مذکر حداقل در تمامی جوامع ماقبل صنعتی، امور مربوط به شکار و جنگ را بر عهده داشته است. نتیجه مهم مطالعات یاد شده، تأکید بر وجود پرخاشگری در مردان به عنوان پدیده ای زیست شناختی است. همین امر به مثابه علت غلبه مردان بر زنان به مردسالاری انجامیده و در طول زمان و در جوامع مختلف نهادینه شده است. به طور کلی، عواملی هم چون بر ساخت های فرهنگی در نظام ارزش گذاری جامعه، محدودیت نقش های زنان و انحصار آن در بارداری و مادری و در نقطه مقابل پذیرش و همکاری خود زنان در این ارزش گذاری را می توان جزو عوامل سلطه بر زنان در یک نظام مردسالار دانست. (شایان مهر و دیگران، ۱۳۹۸، ص. ۵۵) با این حال، نشانه های یک جامعه مردسالار را می توان نقش های جنسیتی، شیء انگاری، استانداردهای زیبایی شناسانه،

صنعت مردمحور، کلیشه‌های جنسیتی، زبان تحقیرآمیز و شرم‌آور، نمایش منفی از زنانگی، درآمد نابرابر، سوء رفتار و فرهنگ تجاوز برشمرده.

پدرسالاری نیز به عنوان مفهوم مشابه مردسالاری، از نابرابری جنسی به نفع مردان و به تعبیر دیگر، سلطه مردان بر زنان حکایت دارد. این اصطلاح پیش از آنکه توسط حامیان حقوق زنان به کار گرفته شود، در علوم اجتماعی مطرح بوده است. در مطالعات انسان‌شناسی، پدرسالاری شکل خاص روابط خانواده در جامعه پیش از اختراع خط و کتابت است. یک جامعه را زمانی می‌توان پدرسالارانه می‌داند که در آن پدرنسی و پدرمکانی دیده شود، همچنین میراث از آن افراد مذکر باشد، جانشینی توسط پسر صورت گیرد، پدرریس خانواده باشد و قدرت در خانه در اختیار مرد باشد. (گیدنز و برد، ۱۳۸۶، ص. ۱۷۸) با توجه به تعاریف فوق، پدرسالاری، نخست، حاکی از اقتدار وسیع مرد هم در خانه و هم در جامعه است. دوم، این مفهوم با پدرمکانی، پدرنسی، پدرتباری و پدرنامی همراه است و در نهایت، مرد بودن فی‌نفسه حاکی از برتری در برابر زنان.

متأثر از شکل‌گیری نگرش پدرسالار در بطن روابط خانوادگی، این مفهوم در مطالعات جامعه‌شناختی نیز مدنظر قرار گرفت. بر این اساس، پدرسالاری شکلی از روابط اجتماعی است که در آن مردان از قدرت بیش‌تری برخوردار هستند. از نظر حامیان حقوق زنان، پدرسالاری مفهومی است که معنای آن بر اساس چارچوب نظری‌ای که در آن به کار رفته تغییر می‌کند. (رفعت‌جاه، ۱۳۸۷، ص. ۸۳) با این حال، پدرسالاری در بستر مناسبات اجتماعی یک اصل سازمان‌دهی شده است که به برتری مردان بر زنان کمک می‌کند. به همین دلیل، بنیان پدرسالاری، خاستگاه ایدئولوژیک و ساختارمحور خشونت علیه زنان را شکل می‌دهد.

در پرونده شماره ۳، دختری بعد از آشنایی با پسر در فضای مجازی، عکس‌های خصوصی خود را برای وی ارسال می‌کند. بعد از مدتی آن دو با یکدیگر قرار می‌گذارند تا در حضور دختر، پسر عکس‌ها را از تلفن همراه خود پاک کند. پسر برای این کار، دختر را

به منزل خود دعوت می‌کند و وی نیز می‌پذیرد تا به منزل پسر برود. با این حال، گرچه پسر هیچ تصمیمی مبنی بر رابطه جنسی با دختر نداشته، اما در زمان حضور دختر، پسر عمه پسر درب منزل وی را می‌زند و وارد می‌شود. بعد از مقاومت دختر، وی را با تهدید چاقو مجبور به برقراری رابطه جنسی می‌کند. این پرونده به خوبی ثابت می‌کند که مناسبات اجتماعی در بسترهای روابط میان دو جنس، از یک سو، بره‌زمنی مردانه تأکید می‌کنند و از سوی دیگر، سلطه مردان بر زنان را تولید و بازتولید می‌کنند؛ زیرا در فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی، گرایش‌های جنسیتی زن و مرد با تمرکز بر برتری مردان برای افراد درونی می‌شود. در این شرایط، مردان در قالب بسترهای اجتماعی مختلف به این الگوی هنجاری می‌رسند که بر زنان سلطه دارند. بر این اساس باید گفت که میان مردسالاری و بروز جرایمی چون تجاوز ارتباط مستقیم و معنادار وجود دارد. در این پرونده، متجاوز پس از برقراری رابطه جنسی، از دختری می‌خواهد تا برای پاک کردن عکس‌ها از داخل تلفن همراه، مبلغی پول بپردازد. دختر در آن شرایط خاص، این کار را نیز انجام می‌دهد. ولی بعد از پانزده دقیقه، پسر مجدداً به دختر تجاوز می‌کند. این پرونده، در عین حال که رویکرد مردسالارانه متجاوز را نشان می‌دهد، نگرش مردانه دوست‌بزه‌دیده را نیز نشان می‌دهد؛ زیرا وی در تمام طول این مدت، فقط به تماشای وقایع رخ داده می‌پردازد و هیچ تلاشی برای نجات دادن دوست دختر خود نمی‌کند. این موضوع شاید بتواند مؤید این دیدگاه باشد که چنانچه زنان در روابط اجتماعی از چارچوب خانه خارج شوند، مستحق رفتارهای خشن می‌شوند. بر این اساس، زنان با خروج از قالب زنانگی، به طور طبیعی تحت سلطه مردان قرار می‌گیرند. علاوه بر آن، یکی از نکات مهم که در اقراریه متهم و اظهارات بزه‌دیده آمده آن است که پس از ازاله بکارت، متجاوز از دختر می‌خواهد تا به حمام برود و دوش بگیرد. شاید این گزاره، اوج نگرش‌های مردسالارانه را در قلمروی جرم تجاوز نشان دهد؛ زیرا مرد با قدرت فراوان به خود اجازه می‌دهد که با وجود داد و فریاد دختر با وی رابطه جنسی برقرار و بکارت وی را زایل کند، اما بعد از برقراری رابطه با تأکید بر

رویکردهای مردسالارانه، به وی این حق را می‌دهد که برود و دوش بگیرد. در این پرونده می‌توان ساختارهای مردسالارانه را به شکل دیگری نیز تحلیل کرد. به عبارت دقیق‌تر، مردسالاری در برخی جوامع آن‌چنان رشد می‌یابد که این پدیده در ذهن زنان نیز نهادینه می‌شود. به همین دلیل، زنان ممکن است خود را جنس دوم در نظرگیرند و به ابزار مردان تبدیل شوند. به عنوان مثال، ارسال عکس‌های خصوصی توسط دختر و پذیرش ورود به منزل پسر در پرونده فوق، می‌تواند مصداق این نگرش باشد. این موضوع که خود مصداقی از خشونت علیه زنان است، حاصل برساخت‌های اجتماعی و نتیجه کلیشه‌های جنسیتی محسوب می‌شوند. این کلیشه‌ها عرصه‌های اجتماعی روابط زن و مرد را در بر می‌گیرد و بدان معنا می‌بخشد. در حقیقت کلیشه‌های جنسیتی، پیام‌های اجتماعی و یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده فرهنگ تجاوز محسوب می‌شوند که زنان را به سوی نقش‌های جنسیتی از پیش تعریف شده سوق می‌دهند. از این رو، کلیه سازمان‌های اجتماعی تحت تأثیر الگوهای مستقر در فرهنگ جامعه قرار گرفته و به جانب خاصی هدایت می‌شوند. بدین‌سان، ساختار موجود از یک‌سو، بعد جنسی زن را در جامعه پررنگ می‌کند و از سوی دیگر، وی را به ابزار تمتع جنسی مردان تبدیل می‌کند. بنابراین، زنان در این شکل از خشونت که خشونت مدرن و از دستاوردهای نظام سلطه است، جنسیت زده شده‌اند؛ بدین معنا که پذیرفته‌اند تا ابزار جنسی مردان باشند. به همین دلیل، زنان از یک‌سو، ممکن است از روش‌هایی چون ارسال عکس، استفاده از ادبیات جنسی و... برای برانگیختن احساسات طرف مقابل و حفظ رابطه کمک‌گیرند و از سوی دیگر، در روابط آزاد خود دچار بهره‌کشی و خشونت جنسی شوند.

شدت مردسالاری در ساختار اجتماعی زنانی به عنف تا بدان جا است که در پرونده شماره ۱، تمامی متجاوزان حین تعرض به دختر تأکید می‌کردند که «ما با آبروی تو کاری نداریم...». با این حال، در این پرونده، بعد از آن‌که یکی از متجاوزان بکارت دختر را زایل می‌کند، تمامی روابط از قبیل انجام می‌شود. در همین پرونده، گرچه در مرتبه اول، رابطه به

صورت خصوصی برقرار شده بود، اما از مرحله دوم، رابطه به صورت علنی و در حضور دیگر مرتکبان انجام می‌شد. تجاوز گروهی، علاوه بر آن که مصداقی از خشونت فزاینده نسبت به زنان است، نشان‌دهنده اوج نگرش‌های مردسالارانه است؛ زیرا در این بستر مرتکبان با تأکید بر ارزش‌های گروه خود بر ماهیت جمعی عمل تأکید می‌کنند. بدین سان، تجاوز گروهی از یک‌سو، مؤید این دیدگاه مردسالارانه است که زنان ابزار تمتع جنسی مردان محسوب می‌شوند و از سوی دیگر، مردان به دلیل موقعیت خاص خود نباید از انجام این رفتار شرم و هراس داشته باشند. نکته مهم دیگری که باید بدان اشاره کرد آن است که در پرونده شماره ۱، متهمان در زمان شرح ماوقع در دادگاه، با خنده و تمسخر قضایا را تعریف می‌کردند. این امر نیز به خوبی نشان‌دهنده رویکردهای مردسالارانه است؛ زیرا روابط جنسیتی در این افراد چنان ساختار یافته است که مرد نسبت به زن از قدرت بیشتری برخوردار است و به همین دلیل، می‌تواند هرکاری را در قبال وی انجام دهد.

در پرونده شماره ۲ نیز تجاوز گروهی و نوبتی به خانم‌های مسافر بخش دیگری از رویکردهای مردسالارانه را نشان می‌دهد. در این پرونده، دخول از دبر و قبل و ازاله بکارت خانم‌های مسافر با تأکید بر نقش قدرت اجتماعی مردان در خلق و حفظ نابرابری جنسیتی، حاوی این مطلب مهم است که شواهد تجربی نابرابری جنسیتی صرفاً «توده بی‌شکلی از داده‌ها» نیست، بلکه پایه و اساس یکی از «حوزه‌های سازمان‌یافته فعالیت و روابط اجتماعی بشر» را آشکار می‌کند که بر اساس آن، زنان در موقعیت‌های نازل اجتماعی نگه داشته می‌شوند. به همین دلیل، در این پرونده، تجاوز گروهی به خانم‌های مسافر و گریه و داد و فریادهای آن‌ها مبنی بر عدم رضایت در برقراری رابطه مانع از تداوم قدرت نابرابر جنسیتی نشده است.

۲-۳- نگاه جنسیت زده به زن

یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح شده در روابط جنسیتی، تمایز میان دو مفهوم

«جنس» و «جنسیت» است. اصطلاح جنس بر تفاوت‌های زیستی میان زن و مرد اشاره دارد؛ در حالی که جنسیت ناظر بر روابط میان دو جنس و ویژگی‌ها و شرایط خاص حاکم بر آن است. لذا، می‌توان گفت که جنس همان ویژگی‌های زیست‌شناختی افراد است که اغلب در قالب ویژگی‌های ژنی بررسی می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، پس از تولد با واریسی اندام‌های تناسلی نوزاد جنس وی مشخص می‌شود. در نقطه مقابل، جنسیت یک ساختار اجتماعی است؛ بدین معنا که افراد با جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی و در پرتو مناسبات مرسوم رفتارهای مورد انتظار را فرامی‌گیرند.

یکی از مهم‌ترین مسائل موجود در بطن مناسبات جنسیتی، مفهومی است که از آن با عنوان «زن به مثابه ابژه جنسی^۱» یاد می‌شود. بر اساس «نظریه عینیت^۲» به عنوان یک چارچوب نظری مهم در این حوزه، برای درک تجربه زن بودن در یک بسترفرهنگی-اجتماعی باید بدن زن را مورد توجه قرار داد. (al et Fredrickson, ۱۹۹۷, p. ۱۸۱) این نظریه که در روان‌شناسی اجتماعی مورد توجه است، بر این نکته تأکید می‌کند که زنان متأثر از رویکردهای مردسالار همواره برای ارضای نیازهای جنسی مردان مورد توجه قرار می‌گیرند. بر اساس یافته‌های فردریکسون و رابرتز، زنان متأثر از ساختارهای اجتماعی موجود دیدگاه جنسیت‌زده را در خود درونی می‌کنند و با پرداختن به صورت و بدن خود، عینیت‌زدایی از خویش را در دستور کار قرار می‌دهند. لذا، خودشیء‌سازی زنان با تأکید بر خصوصیات ظاهری هم‌چون صورت و بدن (al et McKinley, ۱۹۹۶, p. ۱۸۱) بر زیبایی زنانه در این حوزه پافشاری می‌کند. با وجود این، زمانی که زن خود را به ابزار تمتع جنسی در نظر گیرد، خشونت جنسی علیه وی افزایش می‌یابد. (Logan, ۲۰۱۰, p. ۵۴) چنین رویکردی ضمن تبدیل جامعه به یک فضای دوقطبی، با تأکید بر اختلاف تمایلات جنسی زن و مرد، به ایجاد شکاف میان دو جنس می‌انجامد.

1. Woman As A Sexual Object
2. Theory Of Objectivity

در پرونده شماره ۴، به خوبی می‌توان ردپای نگاه‌های جنسیت‌زده به زنان را مشاهده کرد. در این پرونده، دختر و پسری با هم دوست می‌شوند و بعد از مدتی دختر به منزل پسر می‌شود تا از وی تلفن همراه بگیرد. در این پرونده نیز هم‌چون پرونده شماره ۳، فرد ثالثی وارد منزل می‌شود. در این جا متجاوز پسرخاله پسر است که به زور وارد منزل می‌شود و بعد از مشاهده ظاهر دختر، به زور وی را به داخل اتاق می‌برد و در را از داخل قفل می‌کند. در این شرایط، عینی‌سازی جنسی دختر توسط متجاوز موجب می‌شود تا وی به مجموعه‌ای از اجزا و عملکردهای جنسی تبدیل شود و فقط به عنوان یک بدن وجود داشته باشد. (Calogero, 2012, p. 574) در این شرایط، بدن زن از نظر جنسی عینیت می‌یابد و ارزش زن با ظاهر بدن و عملکردهای جنسی او برابری می‌کند. (Speight, al et, 2014, p. 118) به عبارت دقیق‌تر، در این شرایط، شدت نگاه جنسیت‌زده تا بدان جا پیش می‌رود که فرد به خود اجازه می‌دهد وارد منزل دیگری شود و با مهمان وی رابطه جنسی برقرار کند. دوست پسر دختر نیز بعد از مشاهده این اتفاق، در قالب یک رویکرد مردسالارانه به دختر می‌گوید «من کار دارم. سعی کن هر چه زودتر فرار کنی». در این شرایط، نگاه جنسیت‌زده به زنان و در نظر گرفتن زن به مثابه ابژه جنسی موجب می‌شود تا متجاوز بدون شناخت قبلی از بزه‌دیده، به صورت کامل با وی رابطه برقرار کند. اظهارات صریح متجاوز در دادگاه مبنی بر این‌که «دختر جیغ می‌زد» به خوبی نگاه جنسیت‌زده به زن و در نظر گرفتن وی به مثابه ابزار تمتع جنسی است. لذا، خشونت علیه زنان در قالب جرم تجاوز و متأثر از نگاه جنسیت‌زده به زنان، از وضعیت فرودست آن‌ها در رابطه با مردان ناشی می‌شود. به طور کلی آنچه در تمامی این چهار پرونده خودنمایی می‌کند، نگاه به زن به عنوان یک ابزار تمتع جنسی است. مردان متجاوز در این پرونده‌ها، زنان را تنها از دید میل جنسی می‌نگرند؛ به نحوی که گویی زن هیچ بُعدی از انسانیت ندارد. به طور مشخص، تجاوز گروهی در پرونده شماره ۲ مصداق بارز این امر است. نگاه غالبی که در این پرونده حاکم است، زن را نه به عنوان یک انسان، بلکه به مثابه ابزار بهره‌کشی

جنسی در نظر می‌گیرد.

۳-۳- نهادهای اجتماعی مردسالار

به باور جامعه‌شناسان، نادیده گرفتن جنسیت، باعث تجربیاتی هم‌چون تجاوز می‌شود. (Watts, ۲۰۰۸, p. ۱۷۱) لذا، در تبیین جنسیتی قدرت باید به ریشه‌های تاریخی این نابرابری‌ها در جامعه معاصر پرداخت و شرایط سیاسی - اجتماعی حامی خشونت علیه زنان را مورد توجه قرار داد. (al et Cunningham, ۱۹۹۸, p. ۸۰) در جامعه‌شناسی، مفهوم «نقش‌های منزلتی» به نقش مناسبات افراد در ایجاد ساختار اجتماعی توجه می‌شود. در این چارچوب، توقع هرکنش‌گرا از کنش، کسب رضایت خاطر است و بر این اساس، هنگامی که این رضایت خاطر در کنش با دیگری کسب شود، فرد آن را تکرار خواهد کرد. لذا، انتظار افراد جامعه از یکدیگر موجب می‌شود که مجموعه این کنش‌ها منجر به ایجاد هنجارهای اجتماعی شود. بنابراین، متأثر از نقش‌های منزلتی، شبکه‌ای از موضع‌گیری‌ها ایجاد می‌شود که موجب انتظارات خاص از افراد می‌شود. در چنین حالتی است که این نقش‌ها به مرور در جامعه ثابت شده و «نهادهای شدن ساختارها» مفهوم پیدا می‌کند. (کرایب، ۱۳۹۳، ص. ۵۸) لذا، نقش‌های منزلتی در طول فرایندی شکل می‌گیرند که متأثر از الگوهای هنجارمند باشند. بنابراین، زمانی که در ساختار جامعه برتری مردان تبدیل به یک الگوی هنجاری می‌شود، برای هر زنان و مردان نقش‌های خاصی ایجاد می‌شود که جایگاه و منزلت در آن به عنوان یک عامل از پیش تعیین شده قرار دارد. با این تعریف، مشخص می‌شود که جامعه و نهادهای آن مجموعه‌ای از نقش‌های منزلتی هستند که هریک از آن‌ها توسط هنجارهای نهادهای شده اداره می‌شوند.

با توجه به آن‌که ساختار اجتماعی برخاسته از یک اندیشه فرهنگی است (لوپیز و اسکات، ۱۳۹۱، ص. ۳۶)، نظام حفظ الگوهای فرهنگی، وجه نامرئی ساختار اجتماعی است. کارکرد این الگو، جامعه‌پذیر کردن افراد از راه تعهد به ارزش‌هایی است که در

لایه‌های عمیق روابط اجتماعی و باورهای جمعی رسوب کرده‌اند. نظام سیاسی دارای کارکرد دستیابی به اهداف جمعی است. به دلیل اصل افتراقی بودن جامعه و قشربندی پایگاه‌های اجتماعی و گوناگونی منافع گروه‌های اجتماعی، به عقیده پارسونز رویه‌های قهرآمیز برای بسیج منابع جهت دستیابی به اهداف جمعی اجتناب‌ناپذیر است. (حسینی‌سیرت، ۱۳۹۶، ص. ۱۸۷) در بستر چنین نظامی به عنوان یکی از مهم‌ترین خرده‌نظام‌های ساختار اجتماعی، نیروهای تولیدی، ابزار و شیوه تولید، مناسبات میان افراد و به‌طور کلی ساخت و ترکیب‌بندی بسیار حائز اهمیت است. بر این اساس، چنانچه روح حاکم بر این ساختار نگرشی سلسله‌مراتبی به جنس‌های زن و مرد داشته باشد، به دنبال آن الگویی مبتنی بر این نگرش ایجاد خواهد شد. با این حال، گرچه اختلاف طبقاتی از عوامل متعددی نشأت می‌گیرد، اما قدر مسلم آن‌که فرودست انگاشتن جنس زن در نگاه ساختاری، سوء استفاده‌های نامشروعی از او را به دنبال خواهد داشت. با این حال، در راستای حفظ مدل‌های فرهنگی و تقویت ساختار اجتماعی در حوزه‌ای مختلف نهاد‌های اجتماعی عملکرد مهمی دارند. در این جا به‌طور مشخص می‌توان از نظام آموزش و پرورش و رسانه به‌عنوان نمونه‌ای از این نظام‌ها نام برد که با متعهد کردن افراد به ارزش‌های مشخص، موجب شکل‌گیری الگوهای ارزشی خاص می‌شوند. بنابراین، نگرش‌های جنسیت‌محور در این دو نهاد با تأکید بر مسائلی چون برتری مرد از زن، پررنگ نشان دادن نیازهای جنسی مرد و مشروعیت دادن به راه‌های ارضای آن، ضعف زن در جامعه‌پذیری، ناکامی‌های او در نقش‌های اجتماعی و ... می‌توانند در بستر یک الگوی فرهنگی نادرست، یک ساختار اجتماعی معیوب را شکل دهد.

برآمد

خاستگاه نظری ساختار اجتماعی نشان می‌دهد که این نظریه عاری از ارزش‌گذاری‌های مرسوم در فمینیسم است و به همین دلیل، تعصب و نگرش‌های افراطی فمینیستی در آن وجود ندارد. در عوض، نظریه ساختار اجتماعی یک نظریه واقع‌گرایانه است که تعاملات اجتماعی را در بستر حقایق موجود ارزیابی می‌کند. با توجه به آن‌که در جرم تجاوز همواره مرد و زن در نقطه مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، لذا، تحلیل ساختار اجتماعی در این بستر مستلزم شناخت دقیق کلیشه‌های ذهنی این دو جنس است. بر اساس یافته‌ها، زنان به عنوان اقشار آسیب‌پذیر در جوامع مردسالار، با مشکلاتی مواجه شده‌اند. این وضعیت علاوه بر آن‌که زنان را به عنوان جنس ضعیف معرفی کرده، در ایدئولوژی زنان موجب شکل‌گیری ایده «زن به مثابه جنس دوم» شده است. به بیان بهتر، در ساختار جوامع سنتی، ایدئولوژی زنان بدین نحو شکل گرفته است که آن‌ها جنس دوم و ضعیف هستند. گرچه ساخت‌های اجتماعی و مردسالاری مطلق در جوامع سنتی به این امر کمک کرده است اما در هر صورت ایده ستم‌پذیری در زنان نقش بسته است. لذا، شکل‌گیری این اندیشه در ایدئولوژی زنان موجب می‌شود تا زنان نیز در کنار مردان در جرم تجاوز دارای نقش باشند؛ زیرا در برخی شرایط، زنان با در نظر گرفتن خود به مثابه ابژه جنسی، به دنبال برجسته‌سازی ظاهری خویش هستند تا از طریق رویکردهای زیبایی‌شناسانه نظر مردان را جلب کنند. در این شرایط، می‌توان مفهوم زنانگی مؤکد را به مثابه یکی از مهم‌ترین شکل‌های زنانگی مورد توجه قرار داد که بر اساس آن، زنان خود را جنس دوم می‌دانند. این مفهوم که مکمل مهم مردانگی هژمونیک است، زنانگی را تابع منافع و امیال مردان می‌داند. در میان زنان جوان، این نوع زنانگی به پذیرایی جنسی مربوط می‌شود. در این شرایط، زنان در بستریک ایدئولوژی منفعل، از یک سو، خود را در حد ابزار تمتع جنسی مردان تنزل می‌دهند و از سوی دیگر، موجب تقویت ساختارهای

نابرابر می‌شوند. با این حال، دلیل این امر برگرفته از نگرش‌های مردسالارانه و نظام کنش متقابل نمادین است که در آن نظام معناساختی زنان برگرفته از الگوهای جنسی تعریف و تعیین می‌شود؛ زیرا در جوامع مردسالار، مردان متأثر از رویکردهای مردسالارانه، خود را جنس برتر می‌دانند و زنان را به مثابه جنس دوم محسوب می‌کنند. این نگرش در قالب فرایندهای یادگیری و جامعه‌پذیری، چنان در تاروپود نهادها و ساخت‌های اجتماعی نهادینه می‌شود که بر اساس آن، زنان خود را به عنوان جنس دوم می‌پذیرند.

برای برون‌رفت از این وضعیت، به نظر می‌رسد که در گام اول باید، گفتمان مردسالار در جامعه تغییر کند. لذا، فرهنگ‌سازی برای شکل‌گیری نگرش غیر تبعیض‌آمیز نسبت به زنان و تلاش‌های فرهنگی و اجرایی جهت از بین بردن نگرش سلطه‌گرانه و اقتدارگرای مردانه در عرصه‌های مختلف امری ضروری است. به عبارت دیگر، جامعه‌ای که خواهان سلامت و بقای خود است، باید عدالت جنسیتی را مدنظر قرار دهد و از طرق مختلف در جهت تحقق آن‌ها تلاش کند. در این چارچوب، نهادهای اجتماعی هم‌چون خانواده، مدرسه، رسانه، نهادهای محلی، دانشگاه‌ها و ... می‌توانند در شکل‌گیری جریان مبتنی بر عدالت جنسیتی دارای کارکرد باشند. در گام دوم نیز تغییر کلیشه‌های ذهنی زنان امری ضروری است. به عبارت بهتر، زنان باید از در نظر گرفتن خود به عنوان جنس دوم و ابژه جنسی دست بردارند و به افراد توانمند در سطح جامعه تبدیل شوند. لذا، در ساختار اجتماعی نقش‌های جنسیتی، تغییر الگوی گفتمانی زنان می‌تواند منجر به عدالت محوری در روابط دو جنس و کاهش نرخ تجاوز شود. با این حال، تغییر کلیشه‌های ذهنی زنان می‌تواند از طریق مختلف حاصل شود. بدون شک، کنش‌گری زنان در صحنه اجتماع و مشارکت در فعالیت‌های مدنی یکی از مهم‌ترین راهکارهایی است که می‌تواند برابری رابطه‌ای را در جامعه محقق سازد. علاوه بر آن، رشد قدرت تفکر در زنان که از طریق تحصیلات دانشگاهی و مطالعات جنبی حاصل می‌شود، به خوبی می‌تواند نقش زنان را در جامعه پررنگ کند. هم‌زمان، با توجه به ساختارهای مذهبی حاکم بر جامعه ایرانی،

به نظر می‌رسد که بتوان از ظرفیت‌های شرعی برای توانمندسازی زنان استفاده کرد؛ زیرا اسلام همواره به مسئله زنان توجه داشته است. در نهایت، پیشنهادات زیر جهت تحقق ساختارهای جنسیتی برابر در سطح جامعه ارائه می‌شود:

۱. توجه به الگوهای پیشگیری رشدمدار در جامعه‌پذیری فرایندهای جنسیتی.
۲. توجه به نقش نهاد خانواده در تبیین الگوی برابر و هنجارمند در برقراری رابطه جنسی.
۳. تمرکز بر تغییر پارادایمی در کلیشه‌های ذهنی سلطه‌گراانه مردانه.
۴. تلاش برای تغییر کلیشه‌های ذهنی سلطه‌پذیرانه زنانه از طریق به‌کارگیری نهادهای اجتماعی هم‌چون آموزش و پرورش، رسانه، نظام آموزش عالی و حوزه علمیه.
۵. لزوم تغییر در ارزش‌گذاری‌ها و هنجارگذاری‌های نظام اجتماعی و تأکید بر شاخص‌هایی چون دانش، خلاقیت و نوآوری به مثابه عامل برتری افراد بر یکدیگر.

منابع

فارسی

- اکرمی، روح‌الله (۱۳۹۵). عنصر عنف در زنا از منظر فقه، حقوق جزای ایران و انگلستان. *فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب*، سال سوم، شماره ۱، صص ۳۳-۶۶.
- بیسلی، کریس (۱۳۹۷). *چیستی فمینیسم: درآمدی بر نظریه فمینیستی*. ترجمه: محمدرضا زمردی، چاپ سوم، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- حسینی سیرت، مصطفی (۱۳۹۶). بررسی مفهوم ساختار اجتماعی در اندیشه اندیشمندان علوم اجتماعی. *فصلنامه علمی تخصصی فرهنگ پژوهش*، شماره ۳۱، صص ۱۷۹-۲۰۹.
- دانش‌ناری، حمیدرضا و نثاری جوان، الناز (۱۳۹۹). تحلیل جرم‌شناختی رویکردهای جنسیت‌محور در آثار سینمایی ایران: نمونه پژوهی فیلم مستانه. *پژوهش حقوق کیفری*، شماره ۳۱.
- دکسردی، والترا (۱۳۹۵). *جرم‌شناسی انتقادی معاصر*، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی و حمیدرضا دانش ناری، تهران: نشر دادگستر
- رفعت‌جاه، مریم (۱۳۸۷). *تأملی در هویت زن ایرانی*. چاپ اول، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- ریترز، جورج (۱۳۹۵). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه: محسن ثلاثی، چاپ بیست و یک، تهران: علمی
- شایان‌مهر، رضیه، دهقان، علی و دشت‌پیما، ناصر (۱۳۹۸). نمایشی از آن دیگری: بررسی مردسالاری و زن‌ستیزی با خوانشی فمینیستی در سه نمایشنامه بهرام بیضایی. *نشریه هنرهای زیبا*، دوره ۲۴، شماره ۳، صص ۴۷-۵۸.
- فرحیها، محمد، آذری، هاجر (۱۳۹۰). حمایت کیفری از زنان قربانی تجاوز به عنف

- در حقوق ایران، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، سال یازدهم، شماره ۴۰، صص ۲۸۷-۳۱۴.
- فریدمن، جین (۱۳۹۴). *فمنیسم*. ترجمه: فیروزه مهاجر، چاپ چهارم، تهران: نشر آشیان.
- کرایب، یان (۱۳۹۳). *نظریه اجتماعی مدرن*. ترجمه: عباس مخبر، تهران: نشر آگه.
- گیدنز، آنتونی و برد، کارن (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی*. ترجمه: حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- لوپز، خوزه و اسکات، جان (۱۳۹۱). *ساختار اجتماعی*. ترجمه: یوسف صفاری، تهران: نشر آشیان.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*. چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۴۳.
- نوروزی، اکبر و عالی‌پور، حسن (۱۳۹۸). *تجاوز جنسی و تعارض جنسیتی*. مجله پژوهشنامه حقوق کیفری، شماره ۱۹، صص ۱۸۹-۲۰۸.
- والک لیت، ساندر (۱۳۸۶). *شناخت جرم‌شناسی*. ترجمه: حمیدرضا ملک محمدی، چاپ اول، تهران، نشر میزان.

انگلیسی

Calogero R. M. (2012). Objectification Theory ,Self-Objectification ,and Body Image. In :Thomas F .Cash ,Editor .*Encyclopedia of Body Image and Human Appearance* ,Vol .2 San Diego :Academic Press ;Pp580 -574 .

Curthoys ,Ann (2017) *Australian Feminism since ,1970 Australian Women :Contemporary Feminist Thought*, Oxford University Press Melbourne

Cunningham, A., Jaffe, P. G., Baker, L., Dick, T., Malla, S.,

Mazaheri, N., & Poisson, S. (1998). *Theory-Derived Explanations of Male Violence against Female Partners: Literature Update and Related Implications for Treatment and Evaluation*. London, UK: London: Family Court Clinic.

Fredrickson, B. L., & Roberts, T. (1997). Objectification Theory: Toward Understanding Women's Lived Experiences and Mental Health Risks. *Psychology of Women Quarterly*. 173-206, 21 ,

John Levi ,Martin .(2009) *Social Structures*. Princeton University Press, Princeton.

John Levi, Martin, Lee, Monica (2010). *Wie Entstehen Große Sozialen Strukturen?*

Lenton, R. L. (2018). Feminist Versus Interpersonal Power Theories Of Wife Abuse Revisited. *Canadian Journal of Criminology*, 37(4), P 567-582.

Leyton, Daniel (2014). Social Structure, Its Epistemological Uses, And the Construction of the Subject in Bourdieu's Sociology. *Universum*, Vol.2 , N.29, Universidad De Talca, Pp. 169-183.

Logan, a. (2010), *Feminism and Criminal Justice A Historical Perspective (five ed.)*. magmilan: University of Kent, UK

Mckinley, N. M., & Hyde, J. S. (1996). The Objectified Body Consciousness Scale: Development and Validation. *Psychology of Women Quarterly*, 20, 181-215.

Merton, Robert K. (1957). The Role-Set: Problems in Sociological Theory. *The British Journal of Sociology*. 120-106 ,8

Naffine ,Ngairé .(1994) Possession :Erotic Love in the Law of Rape. *The Modern Law Review* ,Vol ,57.Issue.

Noll ,S .M & ,Fredrickson ,B .L(1998) .). A Mediational Model Linking Self-Objectification, Body Shame ,and Disordered Eating.

Psychology of Women Quarterly, 22, 623-636.

Porpora, Douglas (2002). Social Structure: The Future of a Concept. In Sing Chew & David Knottneurs (Ed.), *Structure ,Culture And History :Recent Issues In Social Theory. Boston: Rowman & Littlefield*, Pp 43-62.

Porpora, Douglas V. (1989). Four Concepts of Social Structure. *Journal for the Theory of Social Behavior*. 211-195 ,19

Simmel ,Georg .(1890) *Über Soziale Differenzierung. Duncker & Humblot, Leipzig*.

Sorokin, Pitrim A. (1962), *Society, Culture and Personality*. Cooper Square Publishers, New York.

Spencer ,Herbert .[1873]1896 , *The Study of Sociology. Appleton*, New York, Pp 56-60.

Speight, S. L., & Vera, E. M. (2004). A Social Justice Agenda: Ready or Not? *The Counseling Psychologist* ,32 ,Pp109-118

Swan ,S .C & ,Sullivan ,T .P .(2009) .The resource utilization of women who use violence in intimate relationships .*Journal of Interpersonal Violence*.940-958 ,(6)24 ,

Tilly ,Charles .(1999) *Durable Inequality*. University Of California Press, Berkeley.

Thompson, D. (2016). *Women and Nineteenth-Century Radical Politics: A Lost Dimension*. In Mitchell, J. And Oakley, A.

Von Wiese, Leopold (1932). *Systematic Sociology On The Basis Of the Beziehungslehre and Gebildelehre. Translated And Amplified By Howard Becker*. John Wiley & Sons, New York.

Watts ,R .J ,.Bessant .R ,.Hil ,A .(2008) .*Critical Introduction: International Criminology) First Ed* .(New York ,London :Routledge